

ظهور و سقوط نژادپرستی علمی

تا قرون وسطی، گروه‌های اجتماعی نسبت به یکدیگر تبعیض روا می‌داشتند و برای کسب قدرت رقابت می‌کردند. پس از آن، در قرن‌های بعدی، انجیل، علم اقتصاد و علوم، پدیده‌ی جدیدی به دنیا آوردند: سلسله‌مراتب نژادی.

«جورج ام. فردریکسون»

استاد تاریخ دانشگاه «استورده» و نویسنده‌ی کتاب «تحلیل مقایسه‌ای: درباره تاریخ نژادپرستی، ملی‌گرایی و جنبش‌های اجتماعی» (انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۹۷).

که نسبت به آن دسته از یهودیان که سال‌ها پیش به مسیحیت گرویده بودند نوعی تبعیض روا داشته شد و از جامعه طرد شدند. دوران رنسانس و رفرماسیون نیز دوره‌هایی بود که در آن دوره‌ها اروپایی‌ها تماس‌های بیشتری با مردمان سه‌چرده آفریقای، آسیای و آمریکایی می‌یافتند و از همین رو راجع به آنها داوری می‌کردند. به بردگی گرفتن آفریقای‌ها بیشتر به انگیزه اقتصادی بود (زیرا برای برپایی «دنیا جدید» به نیروی کار آنها احتیاج بود) اما با این توجیه رسمی که آنها بی‌دین و کافر هستند. برده‌فروشان و برده‌داران گاهی برای توجیه خودشان قسمت‌هایی از تورات (سفر پیدایش) را تفسیر می‌کردند. به اعتقاد آنها «هام» (پسر نوح) در حق پدر گناهی مرتکب شد و نوح او و عقب‌ظاهر آسیایی‌ست او را تفرین کرد که نسل اندرشل هونگر دیگران باشند. در سال ۱۶۶۷ هنگامی که ایالت فلویر چینا

نژادپرستی وضعی است که در آن، یک قوم یا یک جمع دارای تاریخ مشترک قوم یا جمع دیگری را براساس تفاوت‌هایی که فکر می‌کنند ارثی یا غیرقابل تغییر است به زیر سلطه می‌آورد طرد می‌کند یا می‌کوشد از بین ببرد. از این دیدگاه ملی دوران مدرن، در غرب یک بنیان عقیدتی برای نژادپرستی آشکار به منصفه ظهور رسید: قبل از قرون وسطی هیچ نشانه‌ی واضح و روشنی از نژادپرستی در واری تبعیض یا دشمنی و رقابت بین گروه‌های اجتماعی، در دیگر فرهنگ‌ها یا در اروپا مشاهده نشده است. احتمالاً نخستین نشانه‌ی وجود یک دیدگاه نژادپرستانه، مربوط به سده‌های سیزدهم چهاردهم است که مردم یهودیان را چادگر و شیطان می‌شمردند. حمایت رسمی از این دیدگاه‌ها در سده‌ی شانزدهم در اسپانیا صورت گرفته یعنی همان هنگام



شاید ما از کشتی‌های متفاوتی آمده باشیم اما اکنون همه در یک قایق هستیم. مارتین لوتر کینگ، رهبر حقوق مدنی آمریکا

رتبه‌بندی با ثبات، تأکید نظریه‌های داروینی بر «انتزاع بقا» و مسئله‌ی هفتای اصلح، زمینه‌ساز ایجاد نوعی نژادپرستی جدید و از احاطه علمی متعبر تر شد.

تفکر اخلاقی

ناسیونالیسم، بخصوص یک نوع ناسیونالیسم فرهنگی و خیالی که می‌خواست با تلقی یا میراث قومی (از لحاظ پیوندهای خویشی) نوعی هویت جمعی ایجاد کند، زمینه‌ساز رشد گونه جدیدی از تفکر نژادپرستانه، به‌خصوص در آلمان شد. از اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ و اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰، اتباع کتندگان واژه‌ی «ضد یهودیت» آنچه را که ناسیونالیست‌های فرهنگی قبلاً به طور ضمنی بیان کرده بودند به‌طور صریح اعلام کردند: به اعتقاد آنها در آلمان، یهودی بودن فقط به معنای مؤمن بودن به یک رشته اعتقادات مذهبی یا رسم‌ورسوم فرهنگی نیست بلکه به معنای تعلق به نژادی است که آنتی‌تزا یا نفی آن نژادی است که آلمانی‌های واقعی به آن تعلق دارند.

از سوی دیگر در اواخر سده‌ی نوزدهم امپریالیسم غربی به تدریج به لوج خود می‌رسید. «رقابت بر سر تسلط بر آفریقا» و حملات مقطعی به بخش‌هایی از آسیا و اقیانوسیه، اعلام وجود نوعی ناسیونالیسم قومی مبتنی‌جو بود. ناسیونالیسم قومی که دربرگیرنده کشورهای اروپایی (و پس از جنگ اسپانیا و آمریکا، دربرگیرنده ایالات متحده نیز) شمرده می‌شد. به علاوه این ادعای به‌ظاهر علمی، نیز مطرح شد که اروپایی‌ها مادرزاداً حق دارند که بر آفریقای‌ها و آسیای‌ها حکم برانند. با این همه در قرن بیستم بود که تاریخ نژادپرستی به لوج خود رسید. قرن ظهور و سقوط حکومت‌های آشکارا نژادپرست. در جنوب آمریکا، قوانین مربوط به تفکیک نژادها و محدودیت حق رای سیاهپوستان، آفریقایی‌های ساکن آمریکا را به افرادی متعلق به طبقه‌ی پایین اجتماع تنزل داد. یکی از مشخصه‌های اصلی این روند ترس از اختلاط جنسی از طریق ارتباط نامشروع با ازدواج بین نژادها بود که منجر به تلاش‌هایی برای جلوگیری از ازدواج سفیدپوستان با آنهایی شد که هرگونه تبار آفریقایی یا اسلاف آفریقایی تبار داشتند.

برسک در دوران حاکمیت نازی‌ها در آلمان بود که ایدئولوژی نژادپرستی به افراترین شکل در پیش گرفته شد و کوشش شد یک گروه قومی به‌طور کامل محو شود. گفته شده است که هیتلر نژادپرستی را بدنام کرد. تفکر اخلاقی مردم سراسر جهان از آنچه نازی‌ها انجام دادند، باعث تقویت آن مطالعات علمی شد که زنتیک نژادپرستانه (یا اصلاح نژاد) را مست کرد. زنتیک نژادپرستانه پایه علمی نژادپرستی شمرده می‌شد و تا قبل از جنگ جهانی دوم در ایالات متحده و در اروپا بسیار نفوذ و اعتبار داشت. نژادپرستی آشکار همچنین زیر ضربات کوبنده کشورهای جدیدی قرار گرفت که پس از محو استعمار در قاره‌ی آفریقا و آسیا پدید آمدند. جنبش حقوق مدنی در ایالات متحده که در دهه‌ی ۱۹۶۰ باعث شد هر گونه تفکیک و تبعیض نژادی غیرقانونی شود رشد و رونق خود را تا اندازهای موهون این احساس بود که با بدرفتاری و سوء استفاده از سیاهپوستان آمریکا منافع ملی مورد تهدید قرار می‌گیرد. ایالات متحده در رقابت با اتحاد شوروی بر سر حجبش آوردن دل «تصورهای مستعل آفریقایی و آسیایی» تفکیک نژادی را یک شرمساری ملی یا عقوبت استراتژیک اعلام کرد.

اعلام کرد بردگان را نه به دلیل آن که اکنون کافر هستند بلکه به این دلیل که نیاکان آنها کافر بوده‌اند می‌توان همچنان به بردگی کشید توجیه بردگی سیاهپوستان مبنای دینی و مذهبی خود را از دست داد و تا اندازه‌ای نژادی شد. از ابتدای سده‌ی هفدهم، در آمریکای شمالی، قوانینی به تصویب رسید که طبق آن ازدواج بین سفیدپوستان و سیاهپوستان ممنوع شد و افراد دورگه‌ای که حاصل ازدواج غیررسمی و نامشروع بودند مورد تبعیض واقع شدند. این گونه قوانین (بدون این که صریحاً گفته شود) به‌طور ضمنی حاکی از آن بود که سیاهپوستان، به‌طرز غیرقابل‌تغییر، فرودست و بیگانه‌اند.

در دوران روشنگری، نظریه‌های «سکولار» یا «علمی» درباره‌ی نژاد مطرح شد و موضوع را از چارچوب آموزه‌های انجیلی بیرون کشید. آموزه‌هایی که بیشتر بر وحدت نژاد بشر تأکید داشت. قوم‌شناسان سده‌ی هجدهم نظیر «لینوس» «هاکون» و «ولمن‌باخ» یقیناً ترویج موجودات بشری را جزئی از جهان طبیعی محسوب کردند و آنها را به سه تا پنج نژاد تقسیم‌بندی کردند که معمولاً



یک بازار برده در تورین، ایتالیا، حدود سال ۱۸۶۹

جلوه‌هایی از گونه واحد بشری تلقی می‌شدند. ایما در اواخر سده‌ی هجدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم شمار فزاینده‌ای از نویسندگان به‌خصوص آنهایی که از برده‌داری هواداری می‌کردند می‌گفتند نژادها در واقع گونه‌های مختلف و مجزا هستند. سده‌ی نوزدهم، دوران راهایی از انقیاد ناسیونالیسم و امپریالیسم بود که همه‌ی آنها به رشد و تشدید نژادپرستی عقینتی در اروپا و ایالات متحده کمک کرد. درست است که راهایی سیاهان از بردگی و یهودیان از «کنوها» از حمایت فرولان مذهبی‌ها و سکولارهای معتقد به برابری بشری برخوردار بود، اما این اصلاحات به جای آن که نژادپرستی را محو کند بر شدت آن افزود. روابط نژادی از حالت سلسله‌مراسی درآمد و بیشتر حالت رقابتی پیدا کرد. بی‌بسیاری سوسیالیست‌ها و سوسیالیست‌ها، لزوم ایجاد یکجبهه‌گرایی را پدید آورد. در دورانی که روابط نژادی بیشتر یک عرصه درگیری شمرده می‌شد تا روابطی براساس یک

یونسکو: چیرگی بر جهل

بر پایه‌ی همین رویکرد، یونسکو یک رشته آثار جامع تاریخی را منتشر کرد که توسط کشنده‌ی نفوذات علمی و بی‌پاینده به سیر تحول آدمی است. «تاریخ بشریت»، «تاریخ عمومی آفریقا»، «تاریخ تمدن‌های آسیای میانه»، «فوجیه مختلف فرهنگ اسلامی»، «تاریخ عمومی منطقه‌ی کارائیب» و «تاریخ عمومی آمریکای لاتین». دیگر طرح‌های یونسکو، همچون طرح «تفتوت‌نگاری بین‌فرهنگی در زندگی روزمره» M.U.S.I.C (موسیقی، شهرت‌نمایی، وحدت اجتماعی و فرهنگ) یا طرح فرهنگ محله بیشتر دارای جهت‌گیری به سوی جوانان است.

یونسکو در دسامبر گذشته توجه خود را به تحولات چشمگیر در حوزه‌ی علوم بین‌اندیشه سلامت و زندگی معطوف کرده است. کمیته‌ی بین‌المللی «بیواتیکس» یونسکو که ۵۵ عضو دارد (و شامل دانشمندان، حقوقدانان، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، فیلسوفان و دانشمندان علوم تنبیه می‌شود) «بیابانه‌های جهانی» دربارهی «ژنوم انسان» و «حقوق بشر» تدوین کرد که در سال ۱۹۹۷ به تصویب رسید. دو دهه پس از «بیابانه‌های یونسکو» دربارهی نژاد و ناصب (۱۹۷۸) که در این نخستین متن بین‌المللی دربارهی بیواتیکس یک بار و برای همیشه بیان‌های شبه‌علمی نژادپرستی، بی‌اعتبار اعلام می‌شود.

اساتذمه یونسکو اعلام می‌دارد که: «جنگ عظیم و وحشتناکی که اکنون پایان یافته جنگی بود که... بر اثر جهل و پیشداوری... و با تبلیغ... نظریه‌ی نابرابری انسان‌ها و نژادها برپا شد.» یونسکو در طول بیش از نیم قرن، برای برخورد با ریشه‌های موجود نژادپرستی، راهبردهایی را عمدتاً از طریق آموزش و تبادل دانش مطرح کرده است. علاوه بر کرسی‌های ویژه دانشگاهی یونسکو، و برنامه‌های آموزشی ضمن‌تدریسی، نشریه‌ها، مبارزات تبلیغی و طرح‌هایی بسیاری در خدمت مبارزه با ناصب و تحجر فرهنگی به کار گرفته شده است.

این وظیفه‌های دیرپا و طاقت‌فرساست که هدف آن نه فقط برداشتن موانع درک متقابل بلکه اثبات این حقیقت است که تاریخ بشر، تاریخ تبادل مداوم است به گونه‌ای که امروز هیچ ملت یا قومی را نمی‌توان «خالص» دانست. در یک کلام کل فرهنگ نمره‌ی تبادل و گفت‌وگو است.

با تأکید بر این تاریخ تنوع فرهنگی، طرح‌هایی همچون «جاده‌های ابریشم» (انغاز شده در سال ۱۹۸۸) هزار درگمان (۱۹۹۲) و «جاده‌های آهن در آفریقا» (۱۹۹۵) و یونسکو را قادر ساخته تا با روشی بخشیدنی به پیوندهای فرهنگی و معنوی میان مردم، با نژادپرستی مقابله کند.

نژادپرستی فرهنگی

تنها حکومت نژادپرست که پس از جنگ جهانی دوم و جنگ

سرد به حیات خود ادامه داد، حکومت آفریقای جنوبی بود. در

سال ۱۹۴۸ قوانینی تصویب شد که به موجب آن ازدواج و هر

گونه روابط جنسی میان «گروه‌های جمعیتی» مختلف ممنوع

شد و برای افراد نژادهای مختلف و آفریقایی‌ها مناطق مسکونی

مجزا در نظر گرفته شد. این جلوه‌ی بارز یک وسواس برای

خلوص نژادی بود. اما جو حاکم بر افکار عمومی جهانیان پس

از «گروه‌های آدم‌سوزی در آلمان» باعث شد طرفداران حکومت

نژادپرست در توجیه ضرورت تفکیک نژادی، به جای تکیه بر

نفوذات علمی فیزیکی، بیشتر به نفوذات‌های فرهنگی متوسل شوند.

شکست آلمان نازی، آنگاه نیمی نژادی در جنوب آمریکا

و استقرار حاکمیت اکثریت در آفریقای جنوبی نشان می‌دهد که

دوران رژیم‌های نژادپرست (چه نژادپرستی برپایه زیست‌شناسی

و چه نژادپرستی بر پایه خلوص فرهنگی) به سر آمده است. اما

نژادپرستی برای بقای خود به حمایت آشکار و کامل دولت و

قانون نیاز ندارد، حتی به این هم نیاز ندارد که یک آیدئولوژی

مبتنی بر مفهوم نابرابری زیست‌شناختی در کار باشد. همانطور

که مورخان برزیلی اخیراً کشف کرده‌اند اعمال نیمیض از سوی

نهادهای و اشخاص علیه کسانی که از لحاظ نژادی متفاوت شمرده

می‌شوند گاه می‌تواند تا توهم عدم وجود نژادپرستی ملت‌ها ادامه

یابد کند و حتی پرورش یابد. به بهانه نفوذات‌های «ریشه‌دار»

فرهنگی، توجیه کردن دشمنی و تبعیض نسبت به نوآمدهگان از

کشورهای در حال توسعه (چه الجزایری‌ها در فرانسه، چه ترک‌ها

در آلمان، چه پاکستانی‌ها در بریتانیا و چه مکزیک‌ها در ایالات

متحده) باعث شده غیرنیم مخالفت آشکار با هر نوع برتری

زیست‌شناختی، وجود نوعی «نژادپرستی فرهنگی» جدید مطرح

شود.

این گونه نمونه‌های تازه از نژادپرستی، در گذشته نیز وجود

داشته است. این‌ها بیشتر جلوه‌های هستند از بازگشت به همان

نوع «فرهنگی» همانطور که در گذشته نیز در تمام ملت‌ها و

طبیعی نژاد) رواج داشت و براساس آن می‌شد چنان نفوذات‌هایی
میان گروه‌ها ساخت که غیرقابل عبور و غیرقابل از میان بردن
باشد.

نقشه ساخت مشترک ما

حدود یک‌سال پیش هنگامی که دانشمندان نقشی از ژنتیک انسان را فاش ساختند، مطبوعات از احتمال ظهور سیل‌های داروها و معالجه‌های جدید برای درمان بیماری‌های ارثی، همچون برخی از انواع مرض قلب خبر دادند. اما این تحقیقات فراتر از سودمندی‌های درمانی، اسطوره‌ی نژادپرست را زود کرد و سر به قیامی به نژادپرستی زد. پژوهش‌های ژنتیک نشان می‌دهد که همه ما از یک‌ساخت مشترکی که در آفریقا می‌زیسته‌اند به وجود آمده‌ایم. اقربون بر این، اکثر نفوذات‌های ژنتیک در انسان‌ها در تمام جمعیت‌ها مشاهده می‌شود و احتمال می‌رود که قبل از آن که انسان کنونی در پنجاه هزار سال پیش آفریقا را ترک کند و به گروه‌های قومی یا «نژادی» تقسیم شود بماند. به علاوه، آمله باشد. در واقع تخمین زده می‌شود که فقط ۱۲ هزار مرد گونه‌گونی در کل مصالح ژنتیکی انسانی، به نفوذات‌های موسوم به نفوذات «نژادها» مربوط باشد.

با این حال، پژوهش‌های برخی بیماری‌های ژنتیک چه بسا در همین نفوذات‌های اندک نهفته باشد که مابقی اختلاف‌نظر بزرگی در جامعه علمی بین‌المللی شده است. این اختلاف‌نظر که آیا متخصصان ژنتیک هنگام جمع‌آوری و مقایسه‌ی نمونه‌های DNA باید قومیت‌ها را دست‌نکاران را ثبت کنند؟

مخالفان طبقه‌بندی قومی می‌گویند این نوع اطلاعات احتمالاً خیلی مفید نخواهند بود زیرا اکثر بیماری‌های ژنتیک، به نفوذات‌هایی مربوط است که این نفوذات‌ها در بین تمام مردم جهان پخش است. این متفکران همچنین می‌گویند تحقیقات پزشکی مربوط به قومیت، معمولاً توسط گروه‌های نژادپرست مخلوش می‌شود.

در سوی دیگر، متخصصان ژنتیک با بررسی‌های طبقه‌بندی قومیت‌می خواهند مطمئن شوند که در تحقیقات‌خود ناخاسته هیچ گروه خاصی را از قلم‌برداری نماند. برخی از دست‌اندرکاران «بیواتیکس» (زیست‌شناسی اخلاقی) نیز می‌گویند اگر این عملیات جمعیتی به درستی صورت پذیرد می‌تواند به همه نشان دهد که ما تا چه اندازه از لحاظ نژادیک شبیه یکدیگر هستیم. این اطلاعات همچنین می‌تواند این اعتقاد را که برخی گروه‌ها به‌طور نژادیک «با هوش بر یا بیشتر بهتر از دیگران هستند» رد کند.

موضوع دولت

دولت برزیل که تاکنون نگران فقر بوده و هرگز نگران نژادپرستی نبوده، تازه شروع کرده که به این موضوع بپردازد. البته باید اذعان کرد که برزیل معاهدات مهم بین‌المللی حقوق بشر را امضاء کرده و پیشرفته‌ترین قوانین ضد نژادپرستی را دارد. در قانون اساسی این کشور تمام شکل‌های تعصب ممنوع است و نژادپرستی «یک خلاف قطعی» شمرده می‌شود. سال گذشته، استانداری ایالت «ریو» دست به ابتکاری جدید زد و یک خط تلفن مشاوره‌ای به نام «مرکز کمک به قربانیان نژادپرستی و یهودستیزی» برپا کرد. این خط تلفن که از سوی وزارت بهداشت عمومی تأسیس شده مختص رسیدگی به شکایات قربانیان نژادپرستی است.

اما غیرقانونی اعلام کردن نژادپرستی کافی نیست. برزیلی‌ها صرفنظر از رنگ پوست‌شان، باید برای افزایش آگاهی همه افراد از بی‌عدالتی اجتماعی و تشویق همگان به محو نابرابری، دست به اقدام بزنند.

با خیالی سیاه‌پوست، حتی شرکت‌های تولیدکننده محصولات زیبایی و آرایشی نیز وارد میدان شدند و به فروش محصولات زیبایی و آرایشی برای هر نوع رنگ پوست، هر گونه مو و هر سبک لباس پرداختند.



میدیا با سیلو، نخستین زن سیاه‌پوست که به مجلس برزیل راه یافت.

رستوران رنگین بوستان کلمبیا

یک کلمبیایی که اکنون در نیویورک زندگی می‌کند پس از ششین بحث‌های «لوز ری‌ویرا» قوم‌شناسی، دربارهی تحقیقی که به تلاقی درباره جامع بومیان سیاه‌پوست کلمبیا انجام داده با تعجب گفت: «ما در کلمبیا سیاه‌پوستی وجود ندارد». طور ری‌ویرا در پاسخ گفت: «منظورت چیست که سیاه‌پوستی وجود ندارد؟ ۲۲ درصد جمعیت کلمبیا سیاه‌پوست هستند. آن‌ها نام کلمبیایی پاشاری کرده و گفت: «شوب، اگر هم سیاه‌پوستی باشد پس کلمبیایی نیست».

«لوز ری‌ویرا» کوشید توضیح دهد که هفت میلیون سیاه‌پوستی که اکنون در کلمبیا زندگی می‌کنند نه تنها مانند خود آن‌ها نام کلمبیایی هستند بلکه حتی این احتمال هم هست که دست‌کم یکی از نیاکان وی نیز سیاه‌پوست باشد. آن‌ها نام در حالی که زنجیره بود گفت: «خدا آن روز نیامورد که در خانواده‌ام کسی سیاه‌پوست باشد». در کلمبیا نیز مانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین، نژادپرستی علیه سیاه‌پوست‌ها و دیگر مردم بومی، جزء واقعیت‌های زندگی است. و مانند دیگر کشورهای منطقه قربانیان این نژادپرستی تمایل دارند که از چشم‌پوشایی که نهیض روی می‌راند «صفتی» بمانند. با ورود نخستین قتلحان اسپانیایی به منطقه‌ای که اکنون کلمبیا نامیده می‌شود، استانه از سیاهان به عنوان برده آغاز شد. از همان ابتدا آنها در جوامعی عمدتاً در امتداد ساحل شمالی نزدیک «کارتاگنا» مهمترین بندر سیاهان» در آن دوران، و نیز در ساحل غربی اقیانوس آرام و مجمع‌الجزایر هن آندره و «هروئیدیا» در منطقه «کارتابو» تجمع کردند. کلمبیایی‌های آفریقایی‌تبار «عباری» که رسماً به این دسته از مردم اسحاق می‌شود) همچنین در شهرهای بزرگ و متوسط کشور نظیر «کارتاگنا»، «هوانوچورا» «کالی» «هوانوچورا» و «مدلین» به زندگی می‌کنند؛ جاهایی که نهیض علیه آنها دارای تمام ویژگی‌های محرومیت است. «لوز ری‌ویرا» می‌گوید: «در «کارتاگنا» تنها سیاهانی که مجاز هستند وارد باشگاه‌ها و رستوران‌ها شوند، پیشخدمت‌ها و کارسوناها هستند. در صورتی به تن می‌کنند».

در طول زمان، نهیض متلاطم باعث شده که بسیاری از قربانیان، در مناطق روستایی و نواحی نورافشاده سکنی گزینند؛ یعنی در جاهایی که با کار روی زمین‌های کوچک با کارگری در مزارع بزرگه تقریباً به‌طور خودکفا روزگار می‌گذرانند. بعضی از آنها صرفاً از طریق ماهیگیری به حیات ادامه می‌دهند. زندگی در این جوامع، خیلی بهتر از دیگر مناطق کشور نیست. طبق سومین گزارش وضعیت بشر در کلمبیا که برای سازمان کشورهای قاره‌ای آمریکا تهیه و در سال ۱۹۹۹ منتشر شد، شمار فراوانی از سیاه‌پوستان این کشور در فقر شدید به‌سر می‌برند. کلمبیایی‌های آفریقایی‌تبار در برخی از پرشمکترین نواحی مناطق کشور اسکان دارند و درآمد آنها کمتر از متوسط درآمد سراسره ملی است. میزان بی‌سوادی هم در مناطق روستایی و هم در مناطق شهری به شدت زیاد است. همچنین در جوامع سیاه‌پوست نرخ فرگوسیر نوزادان و میزان شیوع بیماری‌های خطرناک نظیر مالاریا، ورم منعه عفونت‌های ریبوی و تب‌های استوپی بسیار زیاد است. در گزارش یاد شده فقدان آب آشامیدنی سالم، برق و خدمات درمانی و پزشکی، علت این وضعیت دانسته شده است. بسیاری از جوامع که از بقیه‌ی جامعه متروزی و متفک شده‌اند به همکاری نزدیک با گروه‌های بومی دیگر ادامه می‌دهند. این همکاری، نخستین بار در دوران برده‌داری، هنگامی که سیاهان مجبور بودند در ممان غلا و نقره کار کنند و سرخ‌پوستان در مزارع به کار واداشته می‌شدند شکل گرفت. «لوز ری‌ویرا» این روابط بین نژادی را در روستایی دورافتاده در کرانه‌ی رود «کویابورو» در منطقه‌ی هسرایال باودو» مطالعه کرده است. او می‌گوید: «حدود سی خانواده‌ی سیاه‌پوست که در آنجا زندگی می‌کنند با خانواده‌های بومی ساکن مناطق جنگلی، پیوندهای خانوادگی آیینی برقرار کرده‌اند. که اتفاق می‌افتد که یکی از بومیان از مردی سیاه‌پوست می‌خواهد تا پانزده‌سالگی پسرش شود و بدین ترتیب رابطه پدری مشترک برقرار می‌شود؛ رابطه‌ای که زندگی هر دو خانواده را که از